

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين و صلي الله علي سيدنا محمد و آله الطاهرين

در ارتباط با جمع بین دو طایفه روایات، مطالب مختلفی بیان شد. چند نکته را لازم است دقت کنیم.

سؤال : جواز اطلاق گيري از تقرير؟

یک نکته این است که امام(رض) فرمودند که با صحیح محمد بن عیسی می توانیم روایات مطلقه را تقیید یا تخصیص بزنیم. در روایت محمد بن عیسی جواز البیع را از راه تقرير استفاده کردیم. اگر کسی بگوید که شما که به روایت محمد بن عیسی تمسک می کنید، روایت محمد بن عیسی فقط میگوید «اجعل ثوب للصلاة»، آیا نمی توانیم استفاده کنیم که مطلق البیع صحیح و جایز است حتی آنجایی که به قصد منفعت محرمة هم باشد صحیح است؟ ولی اگر مشتری از این میته، بعنوان منفعت حرام استفاده کرد خود او گرفتار حرامی می شود، اما انسان میته را بفروشد ولو به قصد منفعت محرمة، بگوییم از تقرير امام(ع) نسبت به بیع، اطلاقی را استفاده کنیم و بگوییم بیع میته مطلقا صحیح است؟

جوابش این است که اولاً مورد روایت محمد بن عیسی این است که برای غلاف سیوف استفاده می شود که یک منفعت محله است، مورد تقرير این است . ثانیاً تقرير یک دلیل لبی است، در دلیلی لبی باید بر قدر متیقن اکتفا کرد. و لذا کسی نمی تواند بگوید از روایت محمد بن عیسی جواز البیع مطلقاً - چه به قصد منفعت محله و چه به قصد منفعت محرمة استفاده می شود -

تخصیص عام با مفهوم یا دلیل لبی

در اصول، نزاعی میان اصولیین واقع شده است که همان طوری که دلیل منطوقی می تواند عام را تخصیص بزند، آیا یک مفهوم موافق یا مخالف می تواند عام را تخصیص بزند یا نه؟

نظر استاد

در آنجا به این نظر رسیدیم که تحقیق این است که اگر مفهوم اظهر از عام باشد عام را تخصیص می زند و اگر عام اظهر باشد عام بر مفهوم مقدم میشود. اینجا یک ظهور لفظی و دلیل لفظی مطلق داریم «ثمن الميته سحت»، پولی که در مقابل میته می گیرید سحت و حرام است، در مقابل برای جواز البیع می خواهیم از یک تقرير استفاده کنیم . اگر این را به عرف عرضه کنند

آیا تقریر می تواند مقید چنین ظهوری باشد ؟

شاید علت اینکه مرحوم شیخ(ره) در کتاب مکاسب نسبت به این تقریر **ان قلت** ، دارند این است که تقریر از نظر دلیلیت و حجیت نمی تواند در مقابل یک دلیل لفظی مقاومت کند . تقریر و لو اینکه فی نفسه حجیت دارد و دلیل لَبّی است، چنانکه اجماع دلیل لَبّی است و غیر لفظی است، ولی به نظر می رسد که وقتی میان یک دلیل لفظی با دلیل غیر لفظی تعارض پیدا شود، عرف دلیل لفظی را مقدم می کند. البته نمی گوییم که همه جا همین طور است، ملاک در تعارض این است که هر کدام اظهر از دیگری باشد، و غالباً در مواردی که یک دلیل لفظی و غیر لفظی مثل تقریر داریم، بدون هیچ تردیدی دلیل لفظی اظهر است.

اشکال استاد بر فرمایش مرحوم امام(ره)

لذا اشکالی که به فرمایش امام(رض) داریم این است که شما از کجا احراز فرمودید که این تقریر اظهر از ادله عامه لفظیه است؟ تقریر در اینجا فی نفسه حجیت دارد ولی دلیل لفظی عام، اظهر است .

اصلاً در دوران بین عام و خاص، ملاکی که سبب تقدیم خاص بر عام می شود این است که خاص اظهر است، اگر درجایی عامی اظهر از خاص باشد عام مقدم بر خاص می شود. یک وقت می گوییم خاص بما آنّه خاصّ مقدّم علی العام ولو اینکه اظهر از عام نباشد که برخی از اصولیین این مبنا را دارند که البته معلوم نیست این قاعده را در مطلق تخصیصها بگویند، در تخصیص لفظی این نظر را دارند . بر فرض که اینجا هم عمومیت داشته باشد، اما تحقیق مطلب در تعارض عام و خاص این است که خاص در صورتی که اظهر از عام باشد بر عام مقدم است و خاص بودن خاص موضوعیتی ندارد.

روی این مبناي دوم این اشکال به امام(ره) وارد است، ولی روی مبناي اول اشکال وارد نیست . اگر بگوییم **خاص بما آنّه خاص** مقدم بر عام است، اینجا تقریر مخصص یا مقید برای عمومات و اطلاقات قرار می گیرد، اما اگر گفتیم **خاص بما آنّه اظهر من العام** مقدم بر عام است، بر فرمایش ایشان اشکال وارد می شود، و به نظر ما هم مبناي اصولی صحیح این است که خاص من حیث هو هو قرینیت ندارد، خاص از حیث اینکه اظهر است قرینیت دارد . شما به عرف بگویید روایاتی داریم که شارع می گوید «**ثمن المیته سحت**»، و از طرفی از یک روایت آن هم از راه تقریر می خواهیم جواز بیع میته را استفاده کنیم، عرف هیچ وقت این خاص را بر این عمومات و اطلاقات مقدم نمی کند .

تمسک به روایت تحف العقول بر جواز بیع میته

نکته دوم: امام(رض) چون روایت تحف العقول را نپذیرفتند فقط از همین راه وارد شده اند، فقط محتاجند به اینکه انصراف را اثبات کنند یا اگر انصراف را اثبات نکنند از آنجا که مورد این تقریر منفعت محلله است، اصلاً نیازی به ادعای انصراف ندارند، . همین تقریر را که مخصص است و موردش منفعت محلله است با همین اطلاقات عمومات تصرف می کنند. اما ما که در اول سال روایت تحف العقول را پذیرفتیم، به نظر ما اگر شیء نجسی را بخاطر منفعت حلال حتی منفعت نادره فروختیم، در اینجا مشکلی ندارد و معامله صحیح است. لذا ما روایت تحف العقول را که دلیل لفظی است مقید این اطلاقات قرار می دهیم و نیازی به ادعای انصراف نداریم .

قاعدة اولیه در بیع شیء جائز الانتفاع

یک نکته ای در فرمایش بعضی از بزرگان وجود دارد . آیا با قطع نظر آیات و روایات می توانیم بگوییم جواز الانتفاع ملازمه

دارد با صحت البیع و جواز البیع؟ آیا می توانیم این را به عنوان قاعده فقهی مطرح کنیم و بگوییم «کل ما یجوز الانتفاع به شرعا تجوز المعاوضه علیه شرعا»، هر چیزی انتفاع جائز دارد، معاوضه آن شرعا جایز است؛ البته زمانی نوبت به این بحث می رسد که دست ما از آیات و روایات کوتاه شود و بگوییم هیچ چیز نداریم و برویم سراغ قاعده، و قاعده اولی این باشد که «کل ما یجوز الانتفاع به شرعا تجوز المعاوضه علیه شرعا» و اینطور استدلال شده است که این معاملات شرعاً لرفع الاحتیاجات، معاملاتی که بین مردم واقع می شود برای این است که احتیاجات خود را بر طرف کنند.

نظراستاد در قاعده اولی

به نظر ما این قاعده اولاً دلیلی ندارد. **المعاملات شرعاً لرفع الاحتیاجات**، غالباً معامله برای احتیاج است اما خیلی اوقات معامله برای احتیاج نیست و برای تکاثر مال است، کسی کاری ندارد و می خواهد خرید و فروشی انجام دهد. اگر برای رفع احتیاجات باشد، جایی که انسان نیاز به جنسی ندارد و آن را بخرد باید بگوییم معامله اش صحیح نیست.

اگر ما از روایات موجوده در باب معاملات توانستیم این قاعده را اصطیاد کنیم فبها، در مکاسب خوانید «ما یضمن بصحیحه یضمن بفاسده»، مرحوم شیخ می فرماید ما دلیلی بر این قاعده نداریم، فقیه دیده است در هبه صحیحه در صحیحش ضمان نیست گفتند در فاسدش هم ضمان نیست، در صلح صحیح در صحیحش ضمان است و در فاسدش هم ضمان است، مواردی را دیده اند و گفته اند «ما یضمن بصحیحه یضمن بفاسده»، خود این قاعده لیست قاعده مستقله، بلکه قاعده اصطیادیه است، که از روایات و ادله موجود باید استفاده شود. و به نظر ما از ادله چنین قاعده ای نمی توان استفاده کرد.

پس «کل ما یجوز الانتفاع به شرعا تجوز المعاوضه علیه شرعا»، دلیلی بر این قاعده نداریم. ثانیاً این قاعده موارد نقض دارد، ما در فقه مواردی داریم که ممکن است انتفاع شرعی داشته باشد اما معاوضه اش صحیح نباشد، مثلاً می شود از یک دانه گندم انتفاع برد و خورد و یا به کبوتری بدهد، اما معاوضه روی آن صحیح نیست چون نمی گویند مالیت دارد. بنابر این این قاعده اصلی ندارد و نمی توانیم به آن اعتماد کنیم.

نتیجه بحث

نتیجه بحث ما این شد که ما روی این مبانی به همین نظر شریف امام (رض) می رسیم؛ روی این مبانی که اولاً روایات مانعه و مجوزه از نظر سند مشکلی نداشته باشد. و سند روایت تحف العقول را تصحیح کنیم و مدار استدلال و استنباط اینچنین می شود؛

در اینجا روایات مانعه می گوید «**ثمن المیته سحت**»، این روایت یا عموم دارد یا اطلاق دارد، این یک طرف قضیه. طرف دوم حدیث محمد بن عیسی می گوید از راه تقریر، بیع میته جایز است. ما بگوییم که روایات مانعه را تخصیص بزنیم، اگر گفتیم تقریر قدرت بر تخصیص دارد، در حالی که ما گفتیم این اظهر نیست و عام اظهر است. این راهی که امام (ره) تا اینجا طی کرده اند.

اکنون ما هستیم و تقابل روایات مانعه حدیث تحف العقول، حدیث تحف العقول می گوید اگر شیء حرامی را به خاطر منفعت محله مورد معامله قرار دهید مانعی ندارد، و این نسبتش به این روایات مانعه اخصّ مطلق است. در اینجا باید قائل شویم که بیع میته **لاجل المنفعه المحله** مانعی ندارد. اما اگر کسی روایت تحف العقول را هم قبول نکرد ولو منفعه نادره باشد، مانند مرحوم آقای خویی (قدس سره)، و در سند حدیث محمد بن عیسی هم مناقشه کرد، این گونه فقها فقط روایات مانعه را دارند و باید فتوا

دهند به اینکه ثمن میته سحت است و معامله روی میته باطل است.

اطلاق ثمن الميته سحت

ولكن نکته اي که وجود دارد این است که به نظر مي رسد که بيع خصوصیت ندارد، **ثمن الميته سحت** يعني پولي که در مقابل میته گرفته مي شود سحت است ولو اینکه بگوئيم این را نمي فروشيم، بلکه میته اي است که در خانه من افتاده است پولي مي گيرم در را باز مي کنم تا شخص بياید و میته را ببرد، بيع هم انجام نمي دهيم، اصطلاحاً به آن مي گویند «**رفع الید**»، اگر ما باشیم و روایات مانعه، که روایت تحف العقول و صحیح محمد بن عیسی را کنار بگذاریم، استفاده مي شود که مطلق پولي که در مقابل میته گرفته مي شود سحت است، چه به عنوان بيع باشد یا رفع الید باشد، به هر عنواني که باشد سحت است .

نقل یک روایت

بعضي از دوستان گفتند آن روایتي که امام سجاد(ع) کسي را مي فرستادند تا از عراق براي ایشان لباس بخرد و او مي خريد و مي آمد که روایتش را از ابو بصير از امام صادق(ع) نقل مي کند، این روایت خوانده شود . در آن روایت دارد که: **إِنَّ أَهْلَ الْعِرَاقِ يَسْتَحِلُّونَ لِبَاسَ الْجُلُودِ الْمَيْتَةِ**، اهل عراق جلود میته را حلال مي دانند، و **يَزْعُمُونَ أَنَّ دِباغَهُ ذُكَاةٌ**، فکر مي کنند اگر دباغي کنند پاک مي شود. در سند این روایت که مرحوم شيخ در تهذيب ، ج 2، ص 230 نقل مي کند، محمد بن سليمان ديلمی است که محل اشکال است. این روایت از نظر سند درست نیست، اگر از نظر سند درست بود نکات متعددي را بدست ما مي داد. شما هم مراجعه بفرمایید معلوم مي شود که در زمان امام سجاد(ع) و امام باقر(ع) و امام صادق(ع) و امام کاظم(ع)، در زمان این ائمه، اهل سنت آن زمان جلود میته را حلال مي دانستند . این یک مقدار راه را باز مي کند که در روایت محمد بن عیسی تقیه جریان پیدا کند . دقت این روایت به عهده خود شما. بحث فردا این است که اگر میته را مختلط به مذکي کردیم آیا بیعش جایز است یا نه ؟ عبارت شيخ در مکاسب را ملاحظه بفرمایید.

و صلى الله على سيدنا محمد و آله الطاهرين.